

بحث در اطراف ماده ۲۰ و ۲۶ قانون اعسار

مصوب ۱۳۹۲/۲۰

است در موضوع مورد بحث رویه های مختلفه را اتخاذ نموده اند بعضی را عقیده بر آنست که چون ماده ۲۶ بطور مطلق حکم رد و قبول اعسار را قابل شکایت استینافی قرار داده است و احکام دادگاه صلح ناحیه بطور کلی قطعی و قابل شکایت استینافی نیست دادگاه صلح مزبور اساساً صلاحیت رسیدگی بدعوی اعسار را در مورد محکوم به نداشته و اینکه در ماده ۲۰ اشعار شده است که مرجع رسیدگی بدعوی اعسار در مورد محکوم به دادگاهی است که بدایتاً به دعوی اصلی رسیدگی نموده است نظر مقنن در ماده مذکوره بمواردی است که حکم دعوی اصلی از دادگاه بدایت و یا دادگاه صلحی صادر شده باشد که احکامش قابل شکایت استینافی باشد.

بعضی دیگر چنین عقیده دارند که هر دو ماده بر اطلاق و عموم خود باقی است یعنی در مسئله مورد بحث مرجع رسیدگی بدعوی اعسار همان دادگاه صلحی است که بدعوی اصلی رسیدگی نموده و حکمی که دادگاه مزبور در مورد اعسار رد و قبول صادر مینماید استثنائاً قابل شکایت استینافی است و بر توجیه عقیده خود چنین استدلال مینمایند که چون قانون گذار اهمیت خاصی به دعوی اعسار داده است برای جلوگیری از تفویت حقوق دائنین و برای اینکه دعوی اعسار در مقام رسیدگی کاملاً مورد دقت قرار گیرد حکمی که در مورد آن صادر میشود رد و قبولاً بموجب ماده ۲۶ قابل شکایت استینافی قرار داده شده هر چند دعوی اصلی قابلیت وراثت برای رسیدگی استینافی نداشته است.

حل مسئله

بعقیده اینجانب هیچیک از دورویه مذکور نزدیک بنظر قانون گذار نیست زیرا بطوری که از ماده ۲۰ قانون اشعاری استفاده میشود دعوی اعسار در نظر قانون گذار از

با ملاحظه ظاهر ماده ۲۰ و ۲۶ قانون اعسار مصوب ۱۳۹۲/۲۰ چنین بنظر میرسد که بین دو ماده مذکور تعارضی و تقابلی موجود و بعبارة آخری دو ماده اشعاری از حیث مفاد با یکدیگر متناقض است.

شرح موضوع

طبق ماده ۲۰ قانون اعسار مرجع رسیدگی بدعوی اعسار در مورد محکوم به دادگاهی است که بدایتاً بدعوی اصلی رسیدگی نموده است مطابق ماده ۲۶ قانون اشعاری حکم رد و قبول اعسار در مورد محکوم به قابل استیناف و تمیز است

فرض مسئله و تصور تناقض ظاهری

اگر کسی در دادگاه صلح که فقط تا پانصد ریال صلاحیت رسیدگی دارد (صلح ناحیه) به پرداخت مبلغی محکوم گردد و محکوم علیه بخواهد در مورد محکوم به اشعاری اقامه دعوی اعسار نماید مرجع رسیدگی بدعوی اعسار مطابق منطوق ماده ۲۰ همان دادگاه رسیدگی کننده بدعوی اصلی است ولی از نظر آنکه در ماده ۲۶ اشعار شده است که حکم رد و قبول اعسار در مورد محکوم به قابل استیناف و تمیز است و از طرفی احکام دادگاه های صلح نواحی بطور کلی قابل استیناف و تمیز نیست و با این فرض که احکام صلح ناحیه همه وقت قطعی است و حکم رد و قبول اعسار هم بطور مطلق قابل استیناف و تمیز قرار داده شده است، چنین تصور میشود که دادگاه صلح اشعاری صلاحیت رسیدگی بدعوی اعسار در مورد محکوم به را در مسئله مفروضه ندارد و باید دعوی مذکور در دادگاه صلحی طرح و اقامه شود که احکامش قابل شکایت استینافی باشد.

رویه های مختلفه دادگاهها در مورد بحث

در مقام عمل قضات دادگاهها بطوری که مشاهده شده

دعوی تبعی فرض شده و مقنن دعوی مذکور را مستقل بالذات نشناخته است. عبارت آخری دعوی اعسار تابع دعوی اصلی و متفرع بر آن شناخته شده باین معنی که در زمینه اقامه و طرح دعوی اعسار که ناشی از دعوی اصلی و از شاخ برك های همان دعوی است مقنن چنین فرض نموده است که دعوی اصلی هنوز خاتمه نیافته است و از همین جهت و بهمین مناسبت مرجع رسیدگی بآن را دادگاهی قرار داده است که بدعوی اصلی (متبوع) رسیدگی نموده است و با این تعبیر که دعوی اعسار تابع و دعوی اصلی متبوع دانسته شد بالملازمه تجاوز فرع از اصل در حکم عقلا غیر ممکن و امتناع وقوعی خواهد داشت و مسلماً باید گفت ماده ۲۰ منحصص ماده ۲۶ و در مقام بیان حکم وارد بر آن است و لذا در مسئله

مورد بحث مرجع رسیدگی بدعوی اعسار همان دادگاه است کننده حکم دعوی اصلی است و چون دعوی اصلی که متبوع دعوی اعسار است قابل شکایت استینافی نیست دعوی اعسار هم بشرحی که فوق بیان شد قابل شکایت استینافی نخواهد بود و بنا بر این مقصود از ماده ۲۶ بطور کامل روشن و واضح است زیرا منظور مقنن (از قابل شکایت استیناف بودن حکم رد و قبول اعسار) موردی است که دعوی اصلی قابلیت و شأیت ذاتی برای شکایت استینافی داشته باشد و چون در مورد بحث دعوی اصلی که متبوع دعوی اعسار است شأیت رسیدگی استینافی را ندارد دعوی تابع و متفرع بر آن بطریق اولی قابلیت مذکور را نخواهد داشت زیرا تابع از هر چه در حکم متبوع و تجاوز آن در حکم از متبوع بالبداهه جایز نیست.

ابوالحسن رازبان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی